

## فصل اول

### کلیات و مقدمات

#### فصاحت و بلاغت

در پیشانی کتاب‌های سنتی معانی و بیان، معمولاً بحث مبهمی از فصاحت و بلاغت مندرج است. به طور خلاصه منظور از فصاحت<sup>۱</sup> این است که کلمات درست و مطابق مرسوم و کلام روشن و استوار باشد و این مقصود عمده<sup>۲</sup> با تسلط بر دستور زبان حاصل می‌شود. اما مقصود از بلاغت<sup>۳</sup> این است که کلام دلنشین و مؤثر و رسا و به اصطلاح وافی به مقصود باشد و همچنین بلیغ کسی است که بتواند مافی‌الضمیر خود را به نیکوئی بیان کند. بدیهی است که کلام معمولاً وقتی بلیغ خواهد بود که به مقتضای حال مخاطب ایراد شود. علمی که این معنی را بررسی می‌کند علم معانی نام دارد.

اما این که فصاحت نیز جزو مباحث علم معانی است به این سبب است که کلام بلیغ بعد از کلام فصیح تحقق می‌یابد. فصاحت مربوط به لفظ است و بلاغت مربوط به معنی است و واضح است که معنی حاصل لفظ است.

مناسبت کلام با مقتضای حال مخاطب یعنی بلاغت، یکی از مختصات عمده کلام ادبی است؛ زیرا کلام ادبی باید دلنشین و مؤثر باشد؛ و اگر کلام به مقتضای حال

مخاطب نباشد - هر چند آراسته و پیراسته ادا گردد - دلنشین و مؤثر نخواهد بود.

#### بلاغت بعد از فصاحت

اگر کلمه یا کلام درست و استوار نباشد یعنی فصیح نباشد، به دلایل متعدد نمی‌تواند بلیغ باشد. اولاً کلمات نادرست و گوشخراش یا زشت و جملات مغلوط (چه از نظر املاء و چه از نظر انشاء) نه تنها مؤثر نیستند بلکه تأثیر منفی دارند. مرحوم علامه قزوینی به یکی از نویسندگان معاصر که کتابی برای مطالعه او فرستاده بود نوشت که من نخست به سرعت صفحات آن را تورق کردم و بعد از این که اطمینان یافتیم که از اغلاط املائی و انشائی مبراست، به مطالعه جدی آن مشغول شدم و توانستم از آن لذت برم.

نکته مهم دیگر این است که صرف و نحو یعنی لغات و ترکیب (به هم پیوستن لغات) اگر درست نباشد، کلام از عهده انتقال معنی به صورت صددرصد عاجز خواهد بود. در این صورت گاهی خواننده باید برای فهمیدن مقصود به حدس و گمان متوسل شود و چه بسا مقصود را باژگونه دریابد. در کتب معانی معمولاً این بیت ناصرخسرو را مثال می‌زنند:

پسنده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را  
مراد شاعر این است که آیا پسندیده است که عنصری با زهد عمار و بوذر از محمود مدح کند؟ اما شاعر به مناسبت قافیه و ردیف شعر و به اصطلاح به ضرورت، عنصری را که فاعل است و باید قبل از مفعول بیاید بعد از مفعول آورده است. و این بیت او به اصطلاح علمای معانی عیب تعقید لفظی و ضعف تألیف دارد.

در بوف کور آمده است: «به یک نگاه کافی بود، برای این که آن فرشته آسمانی، آن دختر اثری، تا آنجائی که فهم بشر عاجز از ادراک آن است، تأثیر خودش را در من بگذارد»<sup>۳</sup> که در نظره‌الاولی معنی به ذهن متبادر نمی‌شود زیرا ترکیب و نحو عبارات استوار نیست. مقصود نویسنده این است که:

«با یک نگاه کافی بود تا آن فرشته آسمانی، آن دختر اثری، تأثیر خود را -

که فهم بشر از ادراک آن عاجز است - بر من بگذارد»

همین کنش متقابل فصاحت و بلاغت است که باعث شده است تا آن دو را معمولاً با هم به کار برند و از آن، سخن عالی درست زیبایی مؤثر را اراده کنند و گاهی نیز تنها فصاحت بگویند و مراد فصاحت و بلاغت باشد چنان که نظامی عروضی در چهارمقاله در مورد فردوسی می‌نویسد:

«سخن را به آسمان علیین برد و در عُدوت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن بدین درجه رساند که او رسانیده است<sup>۴</sup>»

و سپس پس از نقل ابیاتی از او می‌نویسد:

«من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم<sup>۵</sup>»  
چنان که ملاحظه می‌شود مراد او از فصاحت علاوه بر استواری کلام، همان تأثیر کلام است که بلاغت باشد، چنان که در باب حبسیات مسعود سعد سلمان که در سوزناکی مثال است می‌نویسد:

«این دویستی، «علی خاص» بر سلطان برد، برو هیچ اثری نکرد. و ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به چه درجه رسیده است و در فصاحت به چه پایه بود؟ وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود. جمله این اشعار بر آن پادشاه خواندند و او بشنید که بر هیچ موضع او گرم نشد؛ و از دنیا برفت و آن آزاد مرد را در زندان بگذاشت<sup>۶</sup>»  
فصاحت و بلاغت مجموعاً در آثار کهن فارسی به گشاده‌زبانی و سخن‌دانی و زباناوری و چیره‌زبانی... تعبیر شده است:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان

فردوسی (در اشاره به دقیقی)

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همین است سخن‌دانی و زیبایی را

سعدی

### فصاحت و بلاغت در تعبیرات شاعران

اگر کسی بخواهد تعبیرات و تلقیاتی را که شاعران و نویسندگان از بحث فصاحت و بلاغت داشته‌اند جمع‌آوری کند، می‌تواند به نتایج مفید و روشنگری دست یابد. معمولاً برداشت شاعران از فصاحت لفظ نیکو و از بلاغت، روانی و روشنی گفتار بوده است. رودکی گوید:

اینک شعری چنان که طاقت من بود لفظ همی نیک و هم به معنی آسان

و مراد او از لفظ نیک، فصاحت و از معنی آسان، بلاغت است؛ یعنی معنایی که پیچیدگی و ابهام و غموض ندارد و از این رو در اذهان رسوخ می‌یابد.

گاهی بلاغت را از نظر روشنی و وضوح به چراغ تشبیه کرده‌اند:

شبی زیت فکرت همی سوختم چراغ بلاغت بیفروختم

سعدی

و گاهی مانند زبان آن را به تیغ تشبیه کرده‌اند:

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی سپاس‌دار که جز فیض آسمانی نیست

سعدی

که در این صورت وجه شبه برش و در نتیجه تأثیر و نفوذ است. سهراب سپهری نیز سخنان خود را به روشنی متصف ساخته است: حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.

### اصطلاحات مربوط به کلام بلیغ

سخنان فصیح و بلیغ را با صفات متعددی یاد می‌کنند از جمله: